

گاهنامه هنر و مبارزه

نسل کشی ایرانیان در کوران جنگ اول جهانی

درنگهائی درباره کتاب « قحطی بزرگ » 1917-1919



کتاب «قحطی بزرگ» درباره نسل کشی ایرانیان در کوران جنگ اول جهانی با استفاده از اسناد علنی شده آمریکا به قلم پژوهشگر ایرانی محمد قلی مجد برای نخستین بار به زبان انگلیسی توسط انتشارات دانشگاهی آمریکا (University Presse of A merica) در اوت 2003 منتشر شد، و ترجمه فارسی آن به همت محمد کریمی توسط مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی در بهار 1387 (2008 میلادی) در 5000 نسخه (در ایران) انتشار یافت. نسخه پی دی اف این کتاب در اینترنت به رایگان برای عموم کاربران در ایران و خارج از ایران قابل دسترسی است. دکتر محمد قلی مجد کتابهای متعدد دیگری را با استفاده از اسناد علنی شده آمریکائی نوشته است، از جمله «بریتانیا و رضا شاه : غارت ایران»، ولی

متأسفانه در حال حاضر بجز «قحطی بزرگ» هیچ یک از این آثار ارزشمند پژوهشی و تاریخنگارانه دکتر مجد برای کاربران فارسی زبان در اینترنت قابل دسترسی نیست.

عبدالله شهبازی در بررسی آثار دکتر محمد قلی مجد در مقاله ای زیر عنوان [سه قحطی بزرگ و تأثیر آن بر سرنوشت ایران](#) در سایت بولتن نیوز 29 اسفند 1394 (19 مارس 2016) از سه دوره قحطی در ایران یاد می کند. قحطی در سال 1871 میلادی (1250 شمسی) با 3 میلیون قربانی یعنی یک سوم جمعیت آن روزگار، قحطی 1917 تا 1919 در دوران جنگ اول جهانی با قریب به نیمی از جمعیت ایران یعنی حدود 10 میلیون نفر و سومین دوران قحطی در دوران جنگ دوم جهان روی داده که در ایران قریب به 4 میلیون قربانی گرفته است. یعنی رویدادهائی که ما ایرانیان به شکل شگفت آور و پرسش برانگیزی از آن کاملاً بی اطلاعیم.

عبدالله شهبازی نیز مشخصاً می گوید: «عجیب اینجاست که همه ملت‌هایی که با چنین فاجعه‌ای مواجه بوده‌اند درباره آن فراوان سخن می‌گویند و تحقیق و تبلیغ می‌کنند و گاه اغراق؛ از هولوکاست یهودیان تا هولوکاست لهستانی‌ها و آرامنه و اخیراً اوکرائینی‌ها. همه این مرگ‌ومیرها به دلیل قتل نبوده بلکه به دلیل عوارض جنگ مانند قحطی و بیماری نیز بوده است. ولی در مورد ایران زمانی که چنین مسائلی بیان می‌شود با مقابله جدی و گاه حتی تخطئه مواجه می‌شویم.»

تلاش من در این نوشته نیز مشخصاً به همین موضوع مربوط می‌شود.

«قحطی بزرگ» سرانجام برای نخستین بار (...) پس از نزدیک به یک قرن سکوت توطئه آمیز استعمار و ستون پنجم استعمار (...) که همواره در تباری با قدرتها و رسانه‌های امپریالیسم غربی و دروغ رسانه‌های آتلانتیست عمل کرده‌اند، از فجیعترین، هولناکترین و بزرگترین نسل کشی تاریخ ایران در دوران جنگ اول جهانی پرده برداشت. در این نسل کشی سال 1917-1919 که نام اصلی اش به گفته پژوهشگر ایرانی نویسنده قحطی بزرگ «جنایت جنگی» است. قریب به نیمی از جمعیت ایران یعنی حدود 10 میلیون نفر از ایرانیان در اشکال فجیعی در اثر گرسنگی از بین رفتند. بر اساس پرونده‌های علنی شده، و با محاسبات دکتر مجد: متهم ردیف اول این جنایت جنگی بریتانیای کبیر است.

«قحطی بزرگ» حکایت از روزگاری دارد که اعلام بی طرفی ایران در جنگ جهانی اول، به سبب فروپاشی امپراتوری ایران و نبود دولت مرکزی قدرتمند، ارتش ملی و اقتصادی ورشکسته که کاملاً در سیطره استعمار قدرتهای بیگانه بود، از سوی قدرتهای درگیر جنگ نقض گردید و سرزمین ایران به صحنه تاخت و تاز نیروهای بیگانه تبدیل شد و به شکل خزنده و فرسایشی به دلیل کمبود مواد غذایی از 1917

تا 1919 به فاجعه بزرگ ملی ایرانیان انجامید (البته قحطی حتی از یک سال پیش از این تاریخ شروع شده بود).

خواندن این کتاب کار چندان ساده ای نیست... بخش مهمی از «قحطی بزرگ» گزیده ای ست از مدارک و اسناد علنی شده آمریکائی که نامه ها و خاطرات افسران و مقامات دیپلماتیک آمریکائی و انگلیسی در سالهای 1917 و 1919 را در بر می گیرد. با وجود این در خود انگلستان اسناد و مدارک دیگری وجود دارد که مربوط به همین سالها در ایران است و چنانکه دکتر مجد توضیح داده است این اسناد دست کم تا سال 2050 علنی نخواهد شد و حتی بعد از آن نیز اطمینانی برای علنی ساختن آن در کار نخواهد بود.

کتاب «قحطی بزرگ» برای خواننده گذرگاه غم انگیز، هولناک و در عین حال هشدار دهنده ای ست که باید خوانده شود، زیرا از واقعه ای حرف می زند که نه تنها نسبت به قدمت تاریخ سرزمین ایران در فاصله نه چندان دوری از ما واقع شده بلکه بیم آن می رود که کمابیش با همان ابزارکارها و ترفندهای شیادانه استعماری در تبنای با طبقه حاکم و خیانتکاران قدیم و جدید ایران که همواره در پی مال اندوزی نامشروع و منافع شخصی با نقض منافع عمومی بوده اند یک بار دیگر تکرار شود.

نخستین پرسشی که می توانیم مطرح کنیم این است که چرا ما این همه از تاریخ کشور خودمان و به ویژه از این قحطی بزرگ (بخوانید جنایت جنگی آنگلساکسون) در سالها 1296-1298 خورشیدی (1917-1919 میلادی) که به مرگ قریب به 10 میلیون ایرانی انجامیده بی اطلاعیم؟

امروز هیچکس نیست که از کوره های آدمسوزی نازیها چیزی نشنیده باشد و یا از سوزاندن یهودیها در این کوره های آدمسوزی طی جنگ جهانی دوم بی اطلاع باشد. درباره سوزاندن یهودیها اختلاف نظر فقط به تعداد قربانیان مربوط می شود زیرا در تمام اروپای نیمه اول قرن بیستم بیش از 6 میلیون یهودی وجود نداشته (...). روزنامه ها و مجلات در سراسر جهان به شکل دائمی از این واقعه یاد می کنند و کمتر سخنرانی و یا گردهمائی در سراسر جهان است که از یادآوری این واقعه باز مانده باشد. همین موضوع بخش مهمی از فیلمهای هالیوود را تشکیل می دهد، و این همه تلاش برای اطلاع رسانی و آگاهی عمومی در سطح جهانی به این امید صورت می گیرد که دیگر چنین فاجعه ای به وقوع نپیوندد.

در سطح نازلتری از نسل کشی آرامنه بدست عثمانی ها حرف می زنند، ولی اطلاع رسانی در هر سطحی که باشد، رسانه ها این موضوع تاریخی و انکار این واقعه از سوی ترکها را پوشش می دهند و ما کمابیش از چنین رویدادی مطلع هستیم. پوشش رسانه ای در مورد کشتار جمعی سرخپوستان آمریکا از دو نمونه یاد شده باز هم از سطح نازلتری بخوردار است، گوئی هر اندازه فاجعه عظیم تر باشد باید ناشناخته تر باقی بماند. بر اساس گمانه زنی، در اواخر قرن نوزدهم از 50 تا 70 میلیون بومی آمریکایی فقط 250 هزار

نفر باقی ماند (از قید منبع معذورم از روی حافظه نوشتم). از هیروشیما ناکازاکی تا جنگ کره و ویتنام، از مرگ و میر آفریقائی ها در اثر گرسنگی تا قتل عام میلیونی مردم رواندا با سلاح سرد و کشتار بیش از نیم میلیون کودک عراقی در دوران تحریم که نتیجه سیاستهای استعماری و تجاوزکارانه غرب امپریالیستی بوده خیلی چیزها شنیده ایم ولی چگونه است که از نسل کشی فجیعی که در ایران روی داده و به مرگ بیش از 10 میلیون انسان انجامیده چیزی نشنیده ایم و یا تقریباً چیزی نشنیده ایم. و اگر چیزی از پدر بزرگها و مادر بزرگهایمان شنیده ایم، گوئی یک واقعه بی اهمیت بوده و در فقدان تمام و کمال منابع ضروری در فضای فرهنگی و رسانه ای درباره چنین رویدادی آن را به سادگی واپس زده ایم. و بی آنکه بدانیم در ناخودآگاه جمعی و تاریخی این جراحی عظیم را با خودمان داشته ایم و داریم. دست کم این است که اگر در تقویم ایرانی بگردیم هیچ روزی به یاد بود این واقعه آپوکالیپتیک قید نشده، و هنوز که هنوز است ما از این واقعیت که در دوران پسا آپوکالیپتیک ایران به سر می بریم بی اطلاعیم. و نمی دانیم که ما، من و شما، خواننده ایرانی تبار کتاب « قحطی بزرگ » ما همه از گروه بازماندگان فاجعه ای بزرگ هستیم.

این واپس زدگی تاریخی شاید در انتخاب نام کتاب از سوی نویسنده و یا مترجم آن نیز قابل درک باشد، زیرا گوئی از این که بگوید «قحطی بزرگ در ایران» یا «نسل کشی بزرگ در ایران» و یا « کشتار جمعی ایرانیان در کوران جنگ اول جهانی» امتناع داشته و تنها به «قحطی بزرگ» رضایت داده است و از بیان نام محل واقعه گذشت کرده است. نویسنده یا مترجم برای این گزینش هر دلیل و برهانی که بتوانند عرضه کنند، از دیدگاه من نشانی از واپس زدگی و تمایلی همه شمول در متن فرهنگ ایرانی ست که گوئی با تاریخ و جغرافیا مشکل دارد. واپس زدگی به مثابه یک واکنش ناخودآگاه و روانی یک دلیل بیشتر ندارد، و آن هم در رویداد نامطلوب و تحمل ناپذیر نهفته است. ولی افزون بر این، واپس زدگی، فراموشی، لکت زبان می تواند کاملاً آگاهانه باشد و حتا چرخش ها و پیچش های توطئه آمیز بخود بگیرد. محمد قلی مجد در گفتگو با عبدالله شهبازی یکی از مهمترین دلایل توطئه پنهانکاری و واپس زدگی را توضیح می دهد:

« به نظر می رسد من اولین کسی هستم که از اسناد علنی شده آمریکایی برای بررسی تاریخ ایران در طول سال های 1921-1941 استفاده کرده ام. اسناد وزارت خارجه آمریکا متعلق به سال های 1921-1941 حدود سی سال پیش در اختیار محققین قرار گرفت. روشن است که تعدادی از نویسندگان از وجود این اسناد مطلع بودند مثلاً، ارجاعاتی به این اسناد در کتاب خانم استفانی کرونین درباره ارتش ایران در سال های 1910-1926-یا در کتاب آقای سیروس غنی درباره صعود رضا پهلوی دیده می شود. ولی تعجب آور است که پژوهشگران از این اسناد استفاده نکردند و کار خود را محدود به اسناد وزارت خارجه بریتانیا نمودند. این پرسش بجاست که چرا آن ها بر اسناد آمریکایی چشم پوشیدند؟» (1)

در همین گفتگو نویسنده به توطئه سکوت و بایکوت لابی انگلیس و پهلوی نیز اشاره می کند. این موضوع از جمله در فیلم مستندی که بی بی سی درباره ایران در جنگ جهانی اول تهیه کرده (منتشر شده در یوتوب سال 2014) زیر عنوان «چرا جنگ جهانی اول دامن ایران را هم گرفت» (2) به روشنی قابل ملاحظه است و فقط در پایان فیلم، خیلی کوتاه به وقوع قحطی در ایران اشاره می شود و نسبت به ابعاد و خیل عظیم قربانیان بی اعتنا باقی می ماند. گوئی بیننده باید نتیجه بگیرد که «قحطی» یک رویداد جانبی و بی اهمیت بوده و نه رویدادی که به مرگ تقریباً نیمی از جمعیت ایران انجامیده است.

بی گمان می دانیم چرا بی بی سی روی این فاجعه تاریخی پافشاری نمی کند. در کوران اشغال نظامی ایران زیر چکمه ها و تهدید سرنیزه انگلیس، روسیه و عثمانی آنچه بر ایرانیان گذشت مطابق برآوردهای نویسنده در «قحطی بزرگ» جنگ نبود بلکه جنایت جنگی بوده است. همه اشغالگران در نبود دولت مقتدر و ارتش، و با وجود پادشاهی مثل احمد شاه با 4 همسر که خودش را آخرین پادشاه می دانست و یگانه نگرانی اش جمع آوری پول برای روز مبادا بود و به همین علت در همسوئی با احتکار رایج ذخیره گندمهای سلطنتی را به نرخ روز و حتی بالاتر از نرخ روز می فروخت. در حالی که هم وطنان او در کوچه و خیابان و بیابانها از گرسنگی بر خاک می افتادند. در همین دوران بود که ایرانی ها حتا به آدمخواری روی آورده بودند (...). در ضخامت بیش از 200 صفحه از «قحطی بزرگ» صحنه های بسیار هولناکی ترسیم شده که می تواند مضمون فیلمهای پست آپوکالیپتیک و هولناک یا زامبی باشد. در اینجا نیازی به یادآوری چنین صحنه هائی نمی بینم، همه می توانند این صحنه ها را در خود کتاب کشف کنند.

بی گمان بایکوت این کتاب از سوی پهلوی چی ها نیز چیزی نیست بجز نشان بارز آنان در وابستگی به استعمار و امپریالیسم انگلوساکسون. آنانی که در دبستانها و دبیرستانها و دانشگاه های دوران پهلوی تحصیل کرده اند (اگر بتوانیم چنین رسالتی برای نظام آموزشی دوران پهلوی قائل باشیم) با مراجعه به خاطراتشان و کتابهای تاریخی که در مدارس تدریس می کردند و نشریات آن دوران به سادگی می توانند گواهی دهند که بایکوت کتاب «قحطی بزرگ» یا دیگر آثار این نویسنده درباره «رضا شاه کبیر» موضوع تازه ای نیست [رضا شاه مردک بی سواد دست نشانده انگلیس که یکی از عاداتش تخریب آثار بناهای دوران قاجار بود. خوشبختانه رضا شاه که پیش از تاجگذاری اش طویله دار اسبان اربابان انگلیسی بود نتوانست همه آثار این دوران را از بین ببرد، و از جمله باغ شازده ماهان که امروز از سوی یونسکو به عنوان بنای تاریخی ارزشمند بازشناسی شده از چنگش در امان مانده است].

ولی ویراستار کتاب که نامش در معرفی کتاب قید نشده در پاورقی در مورد این ادعای نویسنده که «شگفت آورتر این که، قحطی 1917-1919 اساساً ناشناخته مانده است» (3) می گوید :

«این ادعای نویسنده کمی عجیب است در بسیاری از کتابهایی که در آنها به تاریخ ایران در آن دوره پرداخته شده، صفحات زیادی به قحطی 1917-1919 اختصاص داده شده است. از باب نمونه: احمد کسروی. تاریخ هجده ساله آذربایجان، حافظ فرمانفرمائیان فرمانفرما و قحطی 1336 در شیراز. عبدالله مستوفی، تاریخ سیاسی و اداری ایران در دوره قاجاریه، مورخ الدوله سپهر، ایران در جنگ بزرگ، و نیز شماره های روزنامه رعد و ایران در همان دوران.» (4)

ولی بر فرض این که چنین کتابهایی در دسترس عمومی باشد که نیست، تیر هیچ یک از این کتابها و حتا با کمی سختگیری درباره عنوان خود کتاب «قحطی بزرگ» همان گونه که در بالا اشاره کردم، قحطی بزرگ در ایران نیست. در اینجا می بینیم که نویسنده در انتخاب عنوان کتابش نام کشور ایران را مشخص نکرده است. برای نمونه، به همین گونه عنوان کتاب کسروی از «تاریخ هجده ساله آذربایجان» حرف می زند و نه واقعه هولناک قحطی در ایران. در نتیجه خواننده ابتدا باید در تاریخ هجده ساله آذربایجان کنجکاویشان دهد تا اگر در خواندن همه کتاب پافشاری کند احتمالاً به شکل اتفاقی و غافلگیرانه به این بخش از گزارشات در مورد قحطی بزرگ در ایران نیز دسترسی پیدا کند. با وجود این، مجموعه این صفحات پراکنده به هیچ وجه دال بر این امر نیست که رویدادهای جنگ اول جهانی در ایران که به مرگ نیمی از جمعیت ایران انجامیده به عنوان یک موضوع مهم مطرح شده است. در نتیجه ادعای نویسنده کاملاً قابل توجیه است. با یک آزمایش ساده تجربی می توانیم این موضوع را به شکل روشنتری درک کنیم. هر یک از ما می تواند پیش از انتشار کتاب «قحطی بزرگ» نوشته محمد قلی مجد و خواندن این کتاب از خودش بپرسد که از دوران قحطی بزرگ چه می دانسته است. اجازه دهید کمی بیشتر روی این موضوع پافشاری کنیم، بطور کلی مسئله این نیست که درباره این و یا آن موضوع مدارک و اسناد و نوشته هائی وجود داشته، و یا اینکه شکسپیر هاملت را نوشته... یا فلان اثر در فلان موزه نگهداری می شود، بلکه موضوع بطور مشخص به وضعیت دریافت و سرنوشت اسناد و مدارک و اطلاعات و بطور کلی آثار در متن فرهنگی و اجتماعی مربوط است. به سخن دیگر، اثر، هر اثری، هر نوشته یا یادمانده از تاریخ گذشته (بخوانید میراث فرهنگی) به وضعیت دریافت یعنی چگونگی انتشار و آموزش و انتقال آنها در سطح عمومی بستگی دارد. دریافت به بیان دیگر یعنی چگونگی اجتماعی سازی اثر یادمانده... و بازهم به این معناست که جامعه یا بهتر بگوئیم نهادهای اجتماعی (مدرسه، دانشگاه، بطور کلی رسانه ها... و منتقدین و پژوهشگران رسمی و آزاد) با این آثار چه رفتاری داشته اند و چه امکاناتی را برای دسترسی عمومی به میراث فرهنگی گسترش داده یا نداده اند.

امروز واژه «هولوکاست» (Shoah) به کشتار یهودیان در دوران جنگ جهانی دوم اختصاص یافته... که پنج میلیون بوده و یا شش میلیون، ما در این باره حرف نمی زنیم ... ایرادی به این گزاره و ابعاد تبلیغات بین المللی آن وارد نیست، ولی مسئله اینجاست که حتی اگر این ارقام را صحیح بدانیم، تعداد قربانیان ایرانی دو برابر قربانیان یهودی بوده ولی هیچکس از آن اطلاعی ندارد و تا امروز برای رسانه های بین المللی 10 میلیون قربانی ایرانی وجود خارجی نداشته است. بی گمان در «قحطی بزرگ» اثر مجد پی می بریم که این توطئه سکوت از دوران گردهمائی صلح ورسای شروع می شود که انگلیسی ها می خواستند شکایت ایران را ناموجه جلوه دهند، فرانسوی ها نیز با حضور ایران موافق نبودند. این توطئه سکوت تا امروز ادامه یافته است. فصل هفتم «قحطی بزرگ» به همین موضوع اختصاص دارد.

امروز اگر درباره تعداد قربانیان جنگ اول جهانی در ویکیپدیا جستجو کنید، جدول و میزان تلفات زیر را خواهید یافت :

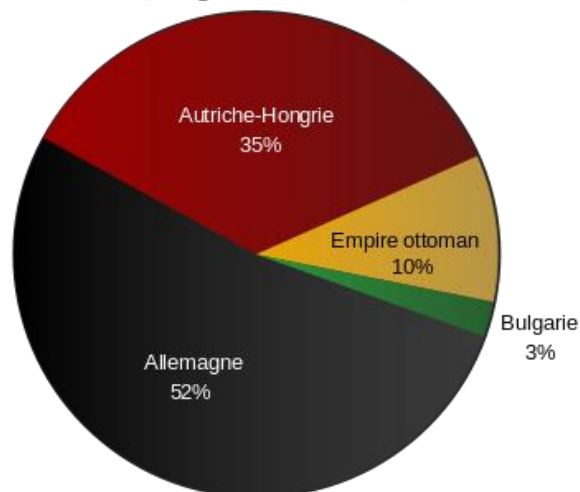


گورستان نظامی دوومون (فرانسه) نماد نبرد وردن

تلفات نظامی جنگ اول جهانی

قدرتهای مرکزی (اتریش، آلمان، عثمانی، پادشاهی بلغارستان)

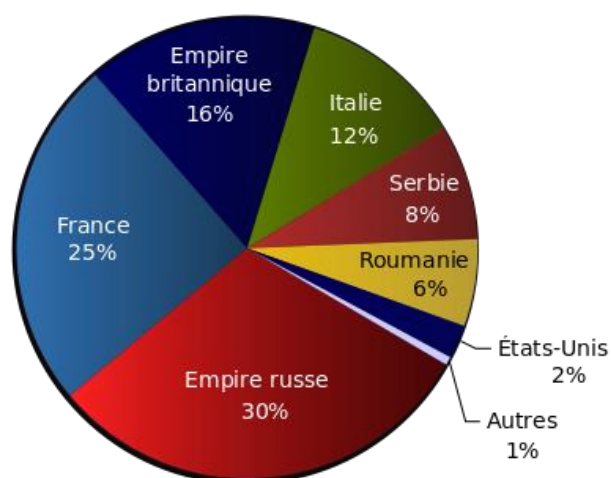
**Pertes militaires de la Première Guerre mondiale
(Empires centraux)**



تلفات نظامی جنگ اول جهانی

متفقین (بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، صربستان، رمانی، روسیه، آمریکا...)

**Pertes militaires alliées
de la Première Guerre mondiale**



تلفات هر یک از کشورها

Puissances alliées	Population (en millions)	Pertes militaires	Pertes civiles	Total	Blessés militaires
 Australie¹	4,5	61 928		61 928	152 171
 Royaume de Belgique²	7,4	42 987	62 000	104 987	44 686
 Canada³	7,2	64 944	2 000	66 944	149 732
 États-Unis⁴	92	116 708	757	117 465	205 690
 France⁵	39,6	1 397 800	300 000	1 697 800	4 266 000
 Royaume de Grèce⁶	4,8	26 000	150 000	176 000	21 000
 Rai britannique⁷	315,1	74 187		74 187	69 214
 Royaume d'Italie⁸	35,6	651 010	589 000	1 240 010	953 886
 Empire du Japon⁹	53,6	14 000		14 000	907
 Monténégro¹⁰	0,5	3 000		3 000	10 000
 Nouvelle-Zélande¹¹	1,1	18 050		18 050	41 317
 Terre-Neuve¹²	0,2	1 204		1 204	2 314
 Portugal¹³	6,0	7 222	82 000	89 222	13 751
 Royaume de Roumanie¹⁴	7,5	250 000	430 000	680 000	120 000
 Empire russe¹⁵	158,9	1 811 000	1 500 000	3 311 000	4 950 000
 Royaume de Serbie¹⁶	4,5	450 000 ¹⁶	800 000 ¹⁶	1 250 000	133 148
 Afrique du Sud¹⁷	6,0	9 463		9 463	12 029
 Royaume-Uni de Grande-Bretagne et d'Irlande¹⁸	45,4	885 138	109 000	994 138	1 663 435
Total (Puissances alliées)	789,9	5 696 056	3 674 757	9 370 813	12 809 280
Empires centraux	Population (en millions)	Pertes militaires	Pertes civiles	Total	Blessés militaires
 Autriche-Hongrie¹⁹	51,4	1 100 000	467 000	1 567 000	3 620 000
 Royaume de Bulgarie²⁰	5,5	87 500	100 000	187 500	152 390
 Empire allemand²¹	64,9	2 036 897	426 000	2 462 897	4 247 143
 Empire ottoman²²	21,3	800 000	4 200 000	5 000 000	400 000
Total (Empires centraux)	143,1	4 024 397	5 193 000	9 217 397	8 419 533
Pays neutres					
 Royaume de Danemark²³	2,7		722	722	
 Norvège²⁴	2,4	-	1 892	1 892	
 Suède²⁵	5,6	-	877	877	
Total général	941	9 720 453	8 871 248	18 591 701	21 228 813



کل تلفات نظامی قدرتهای مرکزی و متفقین در مجموع 18591701 نفر بوده که 9720453 نفر از آنها نظامی و بقیه غیر نظامی بوده اند. در این جدول نه از ایران نامی برده شده و نه از تعداد قربانیان ایرانی، در حالی که با وجود اعلام بی طرفی در جنگ اول جهانی ایران به عرصه برخورد نظامی روسیه، عثمانی و انگلیس تبدیل شد و بر اساس محاسبات موجود در کتاب «قحطی بزرگ» در ایران جنگ جهانی اول بیش از یک میلیون نفر بیشتر از کل قربانیان غیر نظامی همه کشورهای در حال جنگ قربانی گرفته است. با آگاهی از امر که تلفات ایرانی نتیجه جنایت جنگی بوده و نمی توانیم آن را به مثابه خسارت جانبی تلقی کنیم، و با آگاهی از این امر که در این جدول قربانیان گریپ اسپانیائی سال 2018 که نتیجه غیر مستقیم جنگ بوده به حساب آورده نشده است.

همان گونه که پیش از این نیز یادآور شدم، قربانیان ایرانی را نمی توانیم به نام خسارات جانبی که معمولاً در حملات نظامی به شکل ناخواسته به غیر نظامیان تحمیل می شود تعبیر کنیم، بلکه مشخصاً آنچه بر ایرانیان گذشت یک جنایت جنگی از سوی انگلستان و عمدی بوده است. خوانندگان برای بررسی دقیقتر و دلایل و اسنادی که انگلستان را در کشتار نیمی از جمعیت ایران در سالهای 1917 تا 1919 متهم درجه یک معرفی می کند باید به خود کتاب مراجعه کنند. بررسی و تحلیل من در اینجا و اکنون به سطح

دیگری از واقعه می پردازد که بیشتر مربوط است به چگونگی دریافت این کار پژوهشی و وضعیت واقعه در سطح افکار عمومی جامعه ایران و جهان.

یک بار دیگر به موضوع واکنش بریتانیا و پهلوی چی ها باز می گردیم که این کتاب را بایکوت کرده اند، البته این پرسش نیز مطرح هست که بُرد و حجم و تأثیر این بایکوت تا چه اندازه بوده است؟ «مه فشانده نور و سگ عوعو کند هر کسی بر طینت خود می تند» ولی من فکر می کنم که بایکوت، بی اعتنائی و یا منفعل باقی ماندن در رویارویی با چنین «کشف» بزرگی نمی تواند به توطئه بیگانه و مزدوران داخلی آن محصور شود، و بیشتر بر این باورم (یا بهتر بگویم می خواهم روی این نظریه پافشاری کنم) که ناشناخته ماندن این فاجعه ملی ریشه در گذشته ای دورتر و اعتقادات مذهبی دارد که از سوی دیگر در پیوند با ایدئولوژی طبقه حاکم استعمار زده بوده و استعمار زده نیز باقی مانده است.

درک این موضوع خیلی ساده است، این کتاب به گفته دکتر مجد به یمن علنی شدن برخی مدارک و اسناد دیپلماتیک آمریکائی مربوط به سالهای 1941-1921 که از 30 سال پیش در دسترس پژوهشگران قرار گرفته ممکن شده است (امروز می شود به حساب تقریباً 38 یا 40 سال پیش) و نویسنده نخستین پژوهشگر ایرانی است که به این اسناد دست یافته. می توانیم بررسی کنیم که چرا در کتابخانه های ایرانی سند و مدرکی مهمی وجود نداشته که بتواند به مدد آن افکار عمومی را متوجه این واقعه تاریخی بسیار مهم کند؟ و ما برای آگاهی از آنچه در یک سده پیش بر کشورمان گذشته به میراث فرهنگی آمریکا نیاز داشته ایم؟ چرا ما این همه از تاریخ کشورمان بی اطلاعیم؟ چه چیزی را از ما پنهان نگه می دارند؟

در این دوران قحطی و مرگ و میرهای جمعی، طبقه روحانیت کجا بود و چه می کرد؟ در این کتاب خیلی مختصر به برخی محافل اسلامی اشاره می شود که به عده ای از مردم غذا می داده اند. در نتیجه طبقه روحانیت ایرانی نه فقط به موضوع آگاه بوده بلکه دستی هم در کار داشته است. پس چرا برای این برگ از تاریخ ایران چیزی ننوشته اند، در حالی که از آن تاریخ تا امروز یعنی تحقیقاً یک سده بعد، تصور اینکه حتی یک تاسوعا عاشورا یا عید قربان فراموش شده باشد ممکن نیست. آنچه در داستان تاسوعا عاشورا برای ما می تواند مطرح باشد، داستان ماجراجویی 72 تن است، یعنی «افسانه» 72 انسان برتر، انسانهای نورانی که بر اساس اعتقادات در راه خدا شهید می شوند و شیعیان هر ساله آئین عزاداری خاصی برای این واقعه برگزار می کنند.

فراسوی واقعه افسانه آسا ناگهان جمعی از انسانهای برگزیده از جمع دیگری قابل تفکیک می شوند، همانگونه که رسولان خدا از بقیه جهانیان قابل تفکیک شده بود، زبانزد مردمی هست که می گوئیم «هر یتیمی نشود رسول خدا». در نتیجه ما با گروهی از انسانهای والا تر و برتر از حد معمول روبرو هستیم که

گرچه برای بقیه دارای ارزش الگو هستند ولی سرنوشتشان با بقیه جهانیان متفاوت است، از این جا به بعد ما مشخصاً در نقطه تلاقی یا همسوئی ایدئولوژی مذهبی و ایدئولوژی طبقاتی قرار می گیریم. نتیجه اینکه اگر دستگاه دین اسلام با اکثریت شیعه و اقلیت محسوس از اهل سنت در تمام سالهای قحطی برای 72 تن و ابوبکر عمر و عثمان اشک ریخته اند و در تمام روزهای قرن گذشته پنج بار در روز نماز خوانده اند، به حج رفته اند و به ابلیسک ریزه سنگ و لگه دمپائی پرتاب کرده اند... ولی چگونه ممکن است که با وجود 100 ماه رمضان گذشته یک بار به یاد گرسنه های سال قحطی نیافتاده اند؟ مرگ 10 میلیون انسان شایسته یادآوری نبوده است. در چنین فرهنگی ست که امروز یک نفر مثل رضا پهلوی ولیعهد ناکام رژیم پهلوی از اهالی ستون پنجم استعمار و ارتجاع در ایران شهامت می کند و خود را به عنوان آترناتیو و مقام نمادینه برای تضمین انسجام جامعه ایرانی معرفی می کند، یعنی فردی که به صرف ادعای نمادینه بودن خودش، با یک اشاره دست و چشم و ابروی مبارک و جلوس بر تخت زرین گوئی قادر به نجات کشتی توفان زده ایران است. جادوئی از این مؤثرتر مگر در داستانهای هزار و یک شب قابل تصور نیست. رژیم شاهزاده ها و آقازاده ها (بخوانید استعمار زاده های صاحب امتیاز) همان رژیمی است که با تفکیک انسانها به گروه نورانی، نمادینه، الگو واره، و بقیه (بقول اورول «هیچکس ها») آنانی که در فقر و گرسنگی و تحقیر باید بمیرند و بفراموشی سپرده شوند. آیندگان فقط باید الگوهای نورانی، برتر را بشناسند. مرگ انسانهای عادی، نسل کشی، نسل سوزی هیچ ارزشی ندارد. ولی مرگ در راه خدا ارزشمند است و شما را به شهید تبدیل می کند. زیرا چنین مرگی به انسجام و تداوم سنت طبقه نورانی و نمادینه می انجامد. نام خیابانها، شهرها، بنادر، فرودگاه، مرکز برق، اتوبان را به نام شهدا مزین می کنند ولی دریغ از یک کوچه به نام «قحطی بزرگ»، «بزرگ راه قحطی»، «فردوگاه آدمخواران»... نه اینها هیچ کدام نه به درد دین می خورد و نه به درد ستون پنجم استعمار که اقتصاد کشور را هنوز بدست دارند و بازماندگان همان احتکارگران احمد شاهی هستند که امروز برای مقابله با تحریم آمریکا - سعادت اجباری به این نتیجه رسیده اند که زیر چشمان ولایت فقیه و زیر گلدسته های جماران با تهویه مطبوع اجاره خانه را دو برابر نه که به همت عالی بالا ببرند.

برای درک فراموشکاری تاریخی یا واپس زدگی و توطئه سکوت ملی و بین المللی درباره «قحطی بزرگ» در ایران که به مرگ نزدیک به نیمی از جمعیت کشور در دوران جنگ اول جهانی انجامید (بی آنکه تبعات جراحت بار جسمی و روانی این «هولوکاست» را در جایگاه میراث تاریخی برای بازماندگان تا امروز و جبران و رفع خسارت از مردم ایران بحساب بیاوریم) ضرورتاً باید روی موضوع گرایشات و تشکلات طبقاتی اندکی بیشتر درنگ کنیم. روشن است که موضوع تضاد و ایدئولوژی طبقاتی در سطح جهانی را نیز باید به شکل تقابل کشورهای قدرتمند و آن گروه از کشورهایی که زیر سلطه اند مد نظر قرار دهیم. سرانجام باید

دانست که همه جنگهای اول و دوم و جنگهای دیگر، جنگ بین منافع کشورهای سرمایه دار و به انگیزه تقسیم مجدد جهان بین آنها به وقوع پیوسته و با چنین درکی از مفهوم عمیق جنگهایی که به سرشت و نظم سرمایه باز می گردد به درک روشنی از رویدادهای تاریخ دست یابیم. به سخن دیگر جهان بشریت با همه پیشرفتهای و انقلابهای صنعتی فاصله شکننده ای با جهان طبیعت و آوای وحش دارد و به همین علت کمونیستها در بیان نظریاتشان نظام سرمایه داری را بهیمی نامیده اند. برای کمونیستها تمدن واقعاً بشری هنوز شروع نشده و انقلاب اکتبر 1917 در روسیه نیز، برای نمونه، از دیدگاه کمونیستهای مانند آلن بدیو در کتاب فرضیه کمونیست (2009) با همه دست آوردهایش چیزی نیست بجز یک ازمون تاریخی مثل هر آزمون علمی دیگر (این بار در زمینه جماعتی) که سرانجام با هر دست آوردی که داشته به شکست انجامید، ولی شکست یک آزمون به مفهوم شکست نظریه نیست. در واقع با وجود این جنگها می بینیم که جهان انسانها فاصله چندانی از جهان موربانه ها ندارد. بمباران هوایی را انسانها اختراع کرده اند بلکه بمباران هوایی از شگردهای غریزی ست که موربانه ها از آن برای تصرف ذخیره غذایی هم نوعانشان استفاده می کنند. نظام حاکم سرمایه داری و امپریالیست برای آنکه بتواند به تعرضات خود برای تصاحب جهان ادامه دهد باید مقدماً زمینه ایدئولوژیک چنین حرکتی را در توده ها فراهم کند. فرهنگ حاکم و عمومی جوامع سرمایه داری پیشرفته همواره تحت تأثیر ایدئولوژی طبقاتی، ملیت گرایی و نژاد پرستی بوده و این ایدئولوژیها در بافت تخیلات و باورهای ملت‌های امپریالیست نفوذ کرده است. یک پرونده قدیمی از حزب کمونیست فرانسه در ژوئن 1949 (نوول کریتیک) زیر عنوان «جامعه شناسی نژاد پرست در ایالات متحده آمریکا» چنین می گوید :

« تاریخ به ما می آموزد که نظریات نژاد پرستانه همیشه در کشورهای که رهبران آن در راستای گسترش امپریالیستی گام برداشته اند، زمینه مساعدی یافته است. مردم جهان هرگز سیاست خشونت بار هیتلر را که غرق در هذیان نژاد پرستی آلمان ها بود فراموش نمی کنند که خود را نژاد برتر یا نژاد ارباب می پنداشتند و بر آن بودند تا با سرنیزه و آتش بشریت را به زانو درآورند. جامعه شناسان آمریکائی نیز نژادپرستی را در ایالات متحده تشویق می کنند و بر این اساس رویکردهای مشخص کارفرمایانشان را تبلیغ می کنند که همانا رهبران «وال استریت» هستند. هدف از همه نوشته های نژاد پرستانه در ایالات متحده آمریکا این است که به تخیلات مردم بقبولانند و آنان را مطمئن کنند که طبیعتاً برای تسلط بر جهان فراخوانده شده اند... برای مثال از هانتینگتون یاد می کنیم از کتاب «ریشه های تمدن» منتشر شده در نیویورک سال 1945. در طول و عرض 600 صفحه اشباع است از دلیل و برهان شبه علمی، آماری که بطور مشخص انتخاب کرده و به نقل می آورد تا خواننده را متقاعد کند که بطور عام ملت‌های آنگلساکسون و بطور خاص

ایالات متحده نقش و مأموریت استثنائی در تمدن و گسترش آن به عهده دارند. هانتینگتون برای رسیدن به چنین هدفی به جغرافیا فیزیک مراجعه و نظریهٔ گزینش طبیعی را کاملاً تحریف می کند...» (5)

در نتیجه توجه داشته باشیم که نژاد پرستی، ملیت گرایی (از نوع تجاوزکارانه، چون که ملیت گرایی یا بهتر بگوییم میهن دوستی از دیدگاه دیگری می تواند ضروری و مفید نیز باشد) و طبقاتی روی دو زمین به هم پیوسته - ملی و بین المللی بازی می شود، ولی طبقات حاکم در کشورهای حاکم و محکوم تمایلات مشابهی را نشان می دهند، چنانکه دیدیم احمد شاه و یا محترکین ارزاق با ملت ایران بهتر از انگلیسی ها رفتار نکردند و بیشتر در اتحاد با اشغالگران بودند. و دقیقاً سرمایه داران و صاحبان امتیاز ایرانی که امروز سرگرم پر کردن حسابهای بانکی شان در غرب و یا در کشورهای ساحل جنوبی خلیج فارس هستند کاری بهتر از آمریکائی ها و امپریالیستهای غربی برای ملت ایران انجام نمی دهند. و علاوه بر این خود ما توده های مردم نیز به علت حاکمیت مضاعف ایدئولوژی طبقهٔ حاکم و امپریالیسم (که با اصطلاح **ناتوی فرهنگی** نسبتهایی دارد) تحت تأثیر همین ایدئولوژی ها بوده و هستیم و چه بسا که روی برتری نژاد آنگلوساکسون یا اروپائی های به اصطلاح پیشرفته تر دیدگاهی را بخود راه می دهیم. و چه بسا در ادامهٔ همین مسمومیت ایدئولوژیک که همواره ناخودآگاه است نسبت به 10 میلیون ایرانی که در واقع زیر شکنجه با ابزار اقتصادی و ربودن مواد غذایی و حتا تخریب مواد غذایی به بهانه های تاکتیک نظامی به شکل فرسایشی جان باخته اند بی اعتنا باقی مانده ایم.

در اینجا می خواهیم توجه شما را روی یک موضوع روزمره و هماهنگام هذیان آمیز جلب کنم: از روزی که تصمیم گرفتیم این مقاله را بنویسم هر رویدادی را با «قحطی بزرگ» در ایران تداعی می کردم، و حتا برای نخستین بار، من که گاهی با روزی 7 یا 8 یورو و گاهی کمتر زندگی روزمره ام را می گذرانم، در یک روز رکورد خریدهایم را از سوپر مارش شکستم و 122 یورو مواد غذایی خریدم و ذخیره کردم. پدیده ای وجود دارد به نام «**دلیل و برهان از روی ترس**».

این دلیل و برهانی که از روی ترس مطرح می شود می تواند آگاهانه و یا ناخودآگاهانه باشد. و بی فایده نیست بدانیم که برخی از واکنش ها و نظریات ما با دلیل و برهان از روی ترس نسبتهایی دارد. این پدیده به شکل مساوی بین توده های فاشیست در کشورهای امپریالیستی و توده های مرعوب و فقیر کشورهای به اصطلاح «در حال توسعه» تقسیم شده است. توده های فاشیست می ترسند که مبادا روزی کشورهای را که به خاک و خون کشیده اند سرانجام مرزهایشان را مثل کاخ شنی در هم بکوبند و انتقام بگیرند و انفجارهای پراکنده و حرکات تروریستی در مگاپلهای غرب نیز این حس را در آنان تقویت می کند و دولت‌های امپریالیست نیز دائماً به آنان اطمینان می دهند که سلاح هایشان برتر است و علاوه بر این انحصار بمب اتمی و جنگ افزارهای کشتار جمعی (و بطور کلی انحصار همه فن آوری ها به ضمانت کپی رایت،

از یک عکس تا یک کتاب معمولی و تا هواپیمای ارباس...)) به آنان تعلق دارد و هر آن که تصمیم بگیرند می توانند این و آن را از صحنه روزگار محو کنند. و قدرت حاکم نیز از همین رویدادها به عنوان دلیل و برهان و توجیه تجاوزات و تبعیض های اجتماعی سوء استفاده می کنند. ولی چنین امتیازاتی ترس آنان را برطرف نمی کند و برای حفظ وضعیت برتر و اعمال فرادستی دائماً به خشونت های سنتی، استعماری و امپریالیستی علیه مردم جنوب جهان خود ادامه دهند. از سوی دیگر ملت های زیر سلطه هستند که باید زیر سایه مخوف آپوکالیپس اتمی زندگی کنند، و ملت های استثنائی مو بور و چشم آبی فعلاً به بمباران های کلاسیک و ابزار قتاله «هوشمند» و «پاک» مثل گویندگان تلویزیون که گوئی سراپا تازه از ماشین رختشوئی بیرون آمده اند ولی سراپا آغشته به دروغ هستند، و یا اخیراً با ابزارهای کج و معوج مثل القاعده و داعش یعنی گروه هایی که از محبوبیت خاصی بین ملت های فاشیست اروپائی و آمریکا برخوردارند، برای کشتار محدود و تصرف سرزمین هایشان و به قصد چپاول منابع و ثروت هایشان و کسب امتیازات استراتژیک و فرادستی برای تصرف جهان بسنده می کنند و کشتار واقعاً جمعی و بمب اتمی را برای روز مبادا نگهداشته اند و از آن فقط به عنوان دلیل و برهان «انسان دوستانه و صلح طلبانه» و یا دفاع نهائی از دموکراسی و شیوه زندگی «متمدنانه» استفاده می کنند... اندک اندک ترس در توده های که لنگ لنگان در حال توسعه هستند به این یقین تبدیل می شود که گوئی زندگی آنان به یک فشار مختصر بروی یک تکمه ناقابل بستگی دارد. و تنها باید با «انشا الله» و پندارهای قضا و قدری روزگار به سر کنند و در ادامه این روند هست که زندگی توده های قطب جنوب جهان از دیدگاه خود آنان بی ارزش تلقی می شود. و خیلی پیش می آید که در مقابل تفنگی که آنان را نشانه گرفته دست نیاز به سوی دژخیم دراز می کنند و به ترحم سرباز مو بور و چشم آبی امید می بندند.

من حتا تمایلات اپوزیسیون های پنتاگونی مزدور خائن را که از دوران جنبش سبز از «هزینه کم» برای دستیابی به اهداف مهمتر و والاتر حرف می زنند و امروز نیز از تحریم ایران که فقط به زیر فشار قرار دادن توده های عظیم مردم می انجامد دفاع می کنند ... ما حتا می توانیم چنین تمایلات ارتجاعی، خیانتکارانه، تهی از اندیشه ها و آرمان های پیشگام را که از خصوصیات اپوزیسیون های پنتاگونی ست به همین دلیل و برهان از روی ترس نسبت دهیم، و هماهنگام بگونه ای خاص آن را نزدیک به سندروم استکهلم تعبیر کنیم. یعنی همکاری با دژخیم به هدف بقا... موضوع سندروم استکهلم و سابقه تاریخی آن از دیدگاه من برای درک جامعه ایرانی از اهمیت بسیار پر رنگی برخوردار است و منحصر به دوران معاصر نیست بلکه دست کم از حمله دین اسلام به ایران شروع شد و تا امروز ادامه یافته است. این موضوع را من در مقاله دیگری به شکل گسترده تری توضیح داده ام که هنوز منتشر نکرده ام. در آن مقاله نشان داده ام که سندروم استکهلم در ایران یکی از دلایل تداوم و تثبیت دین اسلام در ایران بوده و هست. در نتیجه

همکاری با دژخیم و شیفتگی در مقابل دژخیم یکی از خصوصیات فرهنگی ایرانیان است. در نتیجه استعداد همکاری با استعمار انگلیس در ایران یک پیش زمینه تاریخی، فرهنگی و روانشناختی داشته است که از دوران حمله هولناک دین اسلام منشأ می گیرد. خوشبختانه این ویژگی فرهنگی یا بهتر بگویم اختلال روانی مزمن و تاریخی تنها نبوده بلکه ایران سرزمین شورشهای پی در پی نیز بوده است. مبارزه علیه اسلام و استعمار در ایران دائمی بوده و هست. به این معنا که در ایران تلاش برای تمدن سازی هیچ گاه متوقف نشده و پیکره فرهنگ بیمار طبیعتاً در آرزو و تکاپوی بهبودی بوده و هست.

در اینجا این موضوع را با این نتیجه گیری به پایان می بردم که : فراموشکاری تاریخی ایرانیان درباره قحطی بزرگ در ایران سال 1917 تا 1919 یک بعد روانشناختی نیز دارد که از یکسو از نفوذ و حاکمیت ایدئولوژی بورژوازی و امپریالیستی (ناتوی فرهنگی) منشأ می گیرد و از سوی دیگر به وضعیت فرودستی کشورهای در حال توسعه مانند ایران و تهدید دائمی مرگ از سوی امپریالیستها باز می گردد که طبیعتاً با نفی و واپس زدن آن ادامه زندگی زیر سایه تهدید ممکن می گردد.

موضوعی که به نقطه تلاقی ایدئولوژی مذهبی و ایدئولوژی طبقاتی مربوط می شود در واقع روشنگر جایگاه انسان (در ایران) است، یعنی خصوصاً وقتی که هویت انسانها در گرو مرگ قهرمانانه برای تضمین و تداوم ایدئولوژی نظم نورانی - طبقاتی - قدسی با ویلا در تورنتو تعریف می شود و به بیان دیگر هویتی است که فقط در زندگی پس از مرگ در معامله با عالم بالا باز شناسی شود : یعنی شهید. در این صورت جان و زندگی واقعی انسانها بی مقدار می گردد و فاقد ارزش خواهد بود. و پیامد چنین روندی حتماً به بی ارزش شمردن شناخت و سپس کار و خلاقیت و تولید و سرانجام توسعه اجتماعی می انجامد. این فرمول را فعلاً به مثابه گزاره علمی یا قضیه «فیثاغورثی» به یاد داشته باشیم : فرهنگ شهادت یعنی پایان تمدن.

پرستش انسانهای نورانی همان تمرین روحی و فکری است که به ما می آموزد تا امتیاز طبقاتی گروه حاکم را به رسمیت بشناسیم. وقتی اصطلاح « انشا الله » جا افتاد و در بافت زندگی روزمره به حد اشباع فضای زیستی ما را به تصرف خود درآورد، در این صورت جائی برای خواست انسان باقی نمی ماند. در واقع جائی برای انسان باقی نمی ماند. زیرا آستانه ای هست که در فراسوی آن انسان وجود نخواهد داشت و احتمالاً چیزی خواهد بود نظیر زامبی یعنی موضوعی که علت وجودی پیدایش زامبی در متن فرهنگ غرب به مثابه بازنمایی نگرانی های معاصر و ترس از فروپاشی تمدن بوده و براستی تداعی کننده ایرانیان سالهای 1917 و 1919 نیز بنظر می رسد. شخصیت سینمایی و تخیلی زامبی در ایران شاید چندان مورد استقبال قرار نگرفته، شاید به این علت که با وجود اسلام تمدنی وجود ندارد که ما بخواهیم نگران فروپاشی آن باشیم. البته شاید بتوانیم بگوئیم که اگر ایرانی هائی در بن بست فرهنگ مذهبی گرفتار آمده اند، با بحران شخصیتی و خاصه بحران مردانگی در جهان مدرن روبرو بوده و هستند و از این رو زامبی های

خاص خودشان را داشته و دارند که نامش هست کلاه مخملی، لاتهای چاقو کش که قویاً در بحران شخصیتی به سر می برند... در فضای مجازی حجم قابل توجهی به این قشر از ساکنان خورده فرهنگ اختصاص دارد...). زامبی انسان غربی را نگران می کند، ولی گوئی انسان ایرانی نگران استقلال شخصیتی و فروپاشی ذهنیت خود نیست زیرا در وضعیت کودک زبان بسته و صغارت یک ضامن جادویی دارد که نامش هست دین و مرجع تقلید. با وجود دین حجم تهدیدات معاصر و رشد جمعیتی بی سابقه در ایران، سنت مراجعه به مراجع تقلید را دست کم برای حل برخی مسائل مانند مسائل زیست محیطی مختل کرده است. همه خدایان روزی از روزها سرنگون و بی اعتبار می شوند، در تاریخ بارها خدایانی چند سقوط کرده اند و به دلیل بی اعتباری شان بفراموشی سپرده شده اند. امروز هیچکس که زئوس قسم یاد نمی کند و از میترا در جنگ یاری نمی جوید. ولی برخی از خداها مانند خدای ابراهیم که در آغاز ناشناس و خیلی بومی و در حد ارواح سرگردان بین قبایل آفریقائی بود، خیلی سخت جان هستند. با وجود این متأسفانه مسلمانان آدمخوار سالهای 1917 تا 1919 در ایران فرصت نیافتند تا از مرجع تقلیدشان بپرسند که گوشت انسان حلال است یا حرام. در این سالها خدای اسلام برای نیمی از جمعیت ایران به زمین سقوط کرده بود... فقط خود خدا می داند که چند بار در این سرزمین سقوط کرده است.

استعمار همیشه از شکافها و نقاط ضعف نفوذ می کند. تحریف تاریخ ایران، نفی کشتار جمعی ایرانیان در کوران جنگ اول جهانی از سوی استعمار انگلیس از شکافها و نقاط ضعف خود فرهنگ جامعه ایران خیلی به دور نبوده و نیست. همانانی که احمد کسروی خرافه ستیز ایرانی را بقتل رساندند و کتابهای او را ممنوع دانستند، آنانی که ندا آقاسلطان را به قتل رساندند و امروز دم از براندازی می زنند همانانی هستند که «قحطی بزرگ» را نیز به سکوت برگزار کردند.

چرا باید «قحطی بزرگ» را خواند ؟

«قحطی بزرگ» را باید خواند زیرا تشابهات بسیار پر رنگی را با امروز روز ایران نشان می دهد : خشکسالی. برخی نظریه توطئه را نیز مطرح می کنند که بجای خود باید خیلی با دقت و جدیت بررسی و پی گیری کنیم، یعنی ابر دزدی و باران دزدی از سوی اسرائیل که موجب عقیم کردن ابرهای موسمی در ایران و به همین گونه در کشورهای منطقه می شود. واقعیت این است که حتی اگر ابر دزدی اسرائیل یک شایعه بی اساس باشد مانع از این نیست که این نوع جنگ های سری از دیدگاه فنی امکان پذیر است و علاوه بر این جزء جنگ افزارهای آمریکا است و حتی از سامانه های «هآرپ» در آلاسکا نیز قدمت بیشتری دارد.

برای نمونه، عملیات کومولوس Opération Cumulus به سال 1951-1952 آزمایشی بود که آمریکا برای ایجاد تغییرات جوی و آب و هوایی در وضعیت جنگی انجام داد. سال 1953 عملیات Le

saint JO Programm آزمایش برای تعیین درصد جمعیتی که با ایجاد مسمومیت شیمیائی مبتلا به سرطان می شوند، پنتاگون این آزمایش ها را مقدماً روی مردم خود آمریکا انجام داد. مثال های دیگری نیز وجود دارد که در اروپا و مشخصاً در فرانسه انجام گرفته (6). کیر سوراک Claire Séverac پژوهشگر در زمینه حفظ محیط زیست فرانسوی کتابی به نام « جنگ سَرّی علیه ملتها » را منتشر کرد و در آن بسیاری از این ترفندها و آزمایش ها را به « سنگهای راهنمای جورجیا » و 10 فرمان آن نسبت داد که یکی از آنها « حفظ جمعیت جهان در حد 500000000 نفر » است که باید موجب حفظ تعادل طبیعت شود. در نتیجه توطئه هائی برای کاهش جمعیت جهان صورت می گیرد که ما غالباً از آنها بی اطلاعیم. و حتی اگر از چنین سلاح هائی علیه ما استفاده نشود، ما باید خودمان را برای مقابله با آن آماده کنیم. یعنی اموری که تصور می کنم بیشتر به دفاع غیر عامل مربوط می شود. بطور خلاصه هدف این بود تا بگویم که نظریه توطئه چندان هم تخیلی نیست و پیش زمینه عینی دارد. این جنگ افزارها واقعاً وجود دارند و مراحل آزمایشی خودشان را نیز پشت سر گذاشته اند.

متأسفانه کلر سوراک سال گذشته به شکل ناگهانی و پیشینی ناپذیری درگذشت. در هر صورت برخی دوستان او، به مرگ این پژوهشگر مزنون هستند. بعید هم نیست، در کشورفرانسه که یکی از متحدان داعش و عربستان سعودی است و از صندوق بیمه های اجتماعی فرانسه به تروریستها در سوریه کمک مالی کرده بعید نیست که مسئول مرگ او باشد. پژوهشگرها هر اندازه به حقیقت نزدیکتر می شوند، و منافع نامشروع و فعالیت های مخرب شرکت های تجاری بزرگ را زیر علامت سؤال می برند برای نظام حاکم نیز مشکل آفرینتر می شوند.

پس از خشکسالی، ایجاد محدودیت مالی برای ایران (فصل : تنگنای مالی ص 26). جلوگیری از داد و ستد با کشورهای دیگر... ایران در دوران احمد شاه تقریباً هیچ نیروی نظامی نداشت، یعنی ایران در آن دوران فاقد ارتش ملی بود، البته امروز وضعیت ایران خیلی متفاوت است ولی تلاش غرب امپریالیست برای تضعیف نیروی نظامی ایرانی دائمی بوده و هست، حتا روسیه تحویل اس 300 را 7 سال به تأخیر انداخت. در هر صورت رسماً این موشکها را به موقع و بر اساس قرارداد به ایران تحویل نداد. برخی می گویند روسیه خیلی سلاح ها را مخفیانه به ایران فرستاده است... ولی من شخصاً زیاد روی این شایعات حساب نمی کنم. چندی پیش اسپوتنیک اعلام کرد که اگر بین اسرائیل و ایران جنگی در گیر شود، روسیه از اسرائیل دفاع خواهد کرد، به سخن دیگر روسیه در جنگ احتمالی آمریکا علیه ایران از آمریکا طرفداری خواهد کرد. و می دانیم که جنگ اسرائیل و ایران معنائی ندارد و اگر اسرائیل به ایران حمله کند حتماً با همکاری آمریکا صورت خواهد گرفت. در برجام سال 2015 کاملاً آشکار است که موضوع تنها به سلاح اتمی محدود نیست (در اصل سلاح اتمی به هیچ عنوان موضوع اصلی نیست، بلکه همیشه بازه زمانی دستیابی ایرانی

به سلاح اتمی مطرح بوده است و این نیز یعنی رشد نیروهای مولد ایران... پس این رشد نیروهای مولد ایران است که برای به اصطلاح «جامعه بین الملل» خطرناک تلقی می شود، بلکه فروش سلاح های متعارف نیز به ایران تا 5 سال ممنوع اعلام شده، فعالیت های موشکی از محدودیت بیشتری برخوردار است. امروز ایران محاصره شده و معاملات با ایران و حتا خرید و فروش فلزات گرانبها ممنوع اعلام شده... حال پرسید که طلا و نقره چه ارتباطی به احتمال ساخت بمب هسته ای در ایران دارد؟ همه این محدودیتها و ممنوعیتهائی که برای قائل شده اند حاکی از شگرد مشابهی است که انگلستان در دوران اشغال ایران در کوران جنگ جهانی اول براس تسلط کامل بر ایران به کار بسته بود.

در حال حاضر جمهوری اسلامی ایران در جایگاه یک دولت استعمارزده و سرمایه داری جهان سومی تک محصولی (محصول خام طبیعی) با دولت مردان دولتی مجهز به حسابهای شخصی در بانکهای غربی، دولت ایران امروز به ازای فروش نفت فقط می تواند از کشورهای خریدار نفت با پول ملی هر یک از کشورها محصولاتی را که نیاز دارد و یا فکر می کند نیاز دارد خریداری کند، و خیلی شبیه دولتهای موزی آفریقائی و یک کشور زیر سلطه امپریالیسم جهانی بنظر می رسد. این موضوع را می توانیم هم پای تنگنای مالی در ایران سال 1917-1919 تلقی کنیم.

غالباً فراموش می کنیم که وضعیت ایران از دیدگاه منبع مالی از دوران احمد شاه قاجار تا امروز به دلیل حاکمیت دولتها و رژیمهای دست نشانده و طبیعتاً فاسد، اسلامی استعماری فئودال و سرمایه داری جهان سومی غیر تولیدی و تک محصولی تغییر نکرده است. محمد قلی مجد درباره وضعیت بد مالی ایران در آن روزگار می نویسد:

« این که انگلیسی ها در دوران قحطی، ایران را از درآمدهای نفتی اش محروم ساختند، به خودی خود اقدامی به شدت بد سگالانه بود، این اقدام کمتر از قتل عام و نسل کشی نبود. محرومیت از درآمدهای نفتی توأم با تقلب و نابسامانی در نرخ ارز، تنگنای مالی دولت ایران را کامل کرد، در نتیجه در آن بحبوحه جنگ و قحطی دولت ایران با جیب خالی نتوانست برای قربانیان اقدام مفید و مؤثری انجام دهد. دولت بریتانیا در همان حال که از یک سو ایران را از منابع مالی اش محروم کرده بود، از سوی دیگر فریاد شکوه و شکایتش از بی کفایتی و ناتوانی دولت ایران در کمک به قحطی زدگان بلند بود... یک بار دیگر باید تأکید کرد که این محروم کردن ایران از منابع مالی خود هماهنگ و همراه با خط مشی انگلستان در محروم کردن ایران از تأمین آذوقه مردمش بود، تردیدی نمی توان داشت که قحطی و نسل کشی اقدام جنگی تعمدی بریتانیا برای اشغال و تصرف ایران بود.» (ص 29)

و می بینیم که تا چه اندازه این چشم انداز با وضعیت کنونی ایران هم خوانی دارد!؟

از دیگر تشابهات امروز با دوران قحطی بزرگ در ایران می توانیم به گرانی زندگی روزمره و افزایش قیمت‌ها اشاره کنیم. قحطی بزرگ در ایران به همین شکل شروع شد. در واقع طبقه مالک و سرمایه دار حتی ممکن است از تحریم های آمریکائی سودهای سرشاری نیز بدست آورند. مردم عادی یعنی اکثریت مردم هستند که زیر فشار قرار می گیرند. یعنی همان رویدادی که برخی از اپوزسیون های ایرانی در خارج از کشور برای ملت ایران آرزو کرده اند و به اصطلاح برای کار بست چنین فشارهایی علیه ایران به پنتاگون مشاوره می دهند و ادعا می کنند که مردم ایران برای به ثمر رساندن اهداف مارمولک‌هایی که در شکاف‌های پنتاگون می لولند از چنین فشارهایی استقبال خواهند کرد. افزایش اجاره خانه به دو تا سه برابر که موجب شده برخی از هم اکنون از خانه هایشان به خانه های کوچکتر اسباب کشی کنند. دولت هیچ کنترلی روی اجاره بها ندارد و صاحبخانه ها آزاد هستند قیمت احمد شاهی برای کالایشان از مردم مطالبه کنند. افزایش قیمت مواد غذائی. از شعار کار، مسکن، آزادی در آغاز فروپاشی رژیم انگلیسی آمریکائی پهلوی خیلی دور هستیم. احمد شاه قاجار هنگامیکه هم وطنانش به حال مرگ افتاده بودند، بفکر جمع کردن پول بود، و گندمی را که احتکار کرده بود به قیمت روز و حتی گران تر می فروخت زیرا فروپاشی خودش را نزدیک می دید. امروز نیز طبقه نرانی از خیلی سالها پیش همین روش احمد شاه و سپس چپاول پهلوی چی ها را در پیش گرفته اند و سرمایه های ایران بجای سرمایه گذاری در خود ایران به اروپا و کانادا به حسابهای خصوصی منتقل می شود. راهزنها، زرنگ‌هایی که در کوران بزن و بیندهای انقلاب و اقتصاد اسلامی (که هرگز وجود خارجی نداشته و همان فرامین آنگلساکسون است) به قدرت اقتصادی دست یافته اند تا مکیدن آخرین قطره خون هم وطنانشان پیش خواهند رفت.

همان گونه که در بالا اشاره کردم، درآمدهای نفتی ایران نیز با توجه به تحریمها به شکل سرمایه به ایران باز نمی گردد و برای خرید و مصرف داخلی محصولات خارجی هزینه می شود. چنین روندی نشان می دهد که درآمد نفتی ایران هرگز به سرمایه گذاری به هدف ارتقاء صنایع سنگین و رشد نیروهای مولد ایران به کار بسته نشده و نمی شود، در نتیجه احمد شاه، رضا شاه، جمهوری اسلامی، دستگاه دین اسلام، بورژوازی معامله گر ایران که در واقع همگی دزد درآمد نفتی بوده و هستند، نام اصلی شان ستون پنجم استعمار در ایران است.

درآمد نفتی ایران می توانست به گسترش صنایع مادر اختصاص یابد، ولی این سرمایه ها صرف خرید و مصرف می شود و نه تولید. در نتیجه امروز مثل دیروز نمایندگان استعمار در ایران تمام امور به اصطلاح تولیدی و خاصه استراتژیک ترین آن را به بخش خصوصی سپرده اند و یا می خواهند بسپارند (مانند فراخوان اخیر آقای روحانی برای سرمایه گذاری در انرژی، آب و پتروشیمی) که شرکت های خارجی بیایند و زیربنای صنعتی را بسازند. نیروهای مولد ایران نیز می توانند برای شرکتهای خارجی جارو کشی کنند.

بانک پادشاهی ایران در عصر احمد شاه نیز به دست انگلیسی ها اداره می شد. به سخن دیگر، درآمد نفتی به بلای جان خود ما تبدیل شده است. و دولت حاکم (جمهوری اسلامی) به عنوان سر دستۀ دزدها با لشکر میلیونر و میلیاردرهایش با دست گذاشتن روی حیاتی ترین کالاهای روزمره سرکوب توده ها را سازماندهی می کند. همان گونه که احمد شاه از تحریم ایران توسط بریتانیا در بحبوحه قحطی پول سرشاری به جیب زد، امروز تحریم آمریکا با فشار وارد آوردن به توده های درمانده پول سرشاری به حساب «مردم» (7) سرازیر می کند.

ثبات خصوصیات ساختار سیاسی اجتماعی اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران قاجار و فقدان تحول ساختاری و به ویژه تداوم سلطه ایدئولوژیک دین اسلام به مثابه مخرب ترین عنصر برای تمدن و توسعه انسانی در تاریخ ایران تا امروز، باید نگرانی ما را از تکرار این فاجعه قحطی بزرگ سد چندان کند. و با آگاهی به این امر که پس از قحطی بزرگ دوره های قحطی دیگری در ایران به وقوع پیوسته است، و در صورتی که حرکت بنیادی و اساسی صورت نگیرد هیچ دلیلی وجود ندارد که « قحطی بزرگ» دوباره گریبان ما را نگیرد. و همانگونه که در بالا اشاره کردم نخستین نشانه های قحطی در روزگار ما پس از خروج آمریکا از برجام 2015 با افزایش اجاره خانه ها، ارزاق و گوشت شروع شده است.

ما در ایران با چند مشکل طبیعتاً تاریخی روبرو هستیم :

1) اسلام در جایگاه ایدئولوژی طبقه حاکم متحد استعمار و استثمار انسان از انسان و نظام برده دار مسلح به تروریسم مقدس (یعنی اسلام اجباری و به زور حکم ارتداد.

2) طبقه حاکم وابسته به استعمار و حاکمیت نظم سرمایه.

3) خود امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا (یا امپریالیسم غرب)

4) پس از این سه عامل مخرب و بازدارنده برای پیشرفت و پاسخگویی به مشکلات، خود ما مردم ایران هستیم که هر گونه تحول احتمالی در آینده به مداخله ما بستگی خواهد داشت.

ولی پیش از هر اقدامی باید به یک پرسش ترکیبی پاسخ بگوئیم : آیا سزاوار و ضروری ست که سرنوشت کل یک جامعه، یک کشور، سرنوشت حیاتی ترین مسائل مانند آب، انرژی و پتروشیمی به تصمیم و لطف سرمایه خصوصی بستگی داشته باشد (فراموش نکنید که سرمایه خصوصی ایران هرگز بدون شرکتهای خارجی غالباً غربی قادر به هیچ کاری نیست)؟ آیا ضروری و اجتناب پذیر است که امر مسکن حتماً متعلق به یک بخش ناچیز از جامعه باشد که به میل خود بهره برداری کنند در حالی که همین نظام بهره کشی هیچگاه به نیاز اصلی کشور زلزله خیز ایران پاسخ نگفته و نخواهد گفت. آیا سزاوار است که راهزنیهای

اقتصادی و ستون پنجم استعمار وارث فرهنگ و صنعت راه و ساختمان باشند و به میل خود اجاره خانه ها را بالا ببرند و مردم را در تنگنای زندگی سوق بدهد و به قحطی مسکن دامن بزنند. آیا تولید مواد غذایی و تعیین بهای آن حتماً باید در انحصار بخش خصوصی و به مثابه کالائی تلقی شود که با جزر و مدهای اقتصادی موجب انباشت ثروت برای یک عده ناچیز شود که طبیعتاً چنین نظمی در سوی دیگر بخش عظیمی از مردم را در تنگنا قرار خواهد داد و شاید برخی از آنان سال به سال مزه گوشت و یا بقول ولایت فقیه ایران «بوی لذت دنیوی به مشامشان...» نرسد.

روشن است که اتخاذ سیاست جامعه گرا، سوسیالیسم، که در هیچ امری منافع عمومی را فدای منافع خصوصی نمی کند از اولویت برخوردار است. از جبهه ملی ایران شنیده می شود که از دمکراسی حرف می زنند و می گویند تعیین نوع نظام آینده نباید به سرنوشت «حزب فقط حزب الله» دچار شود، ولی من بر این باور هستم که ملت ایران از پیش باید برای نوع نظام اجتماعی که بهتر از همه نیازهای آنان را برآورده می کند بیاندیشند.

حمید محوی

گاهنامه هنر و مبارزه/پاریس/20 اوت 2018

پاورقی :

(1) [گفتگوی عبدالله شهبازی با محمدقلی مجد](#)

(2) <https://www.youtube.com/watch?reload=9&v=8OKHWEQXvIk>

(3) «قحطی بزرگ» نسخه پی دی اف. ص 32

(4) همانجا. ص 32

(5) La nouvelle Critique. Juin 1949 ; p108

(6) مراجعه شود به مقاله : «جنگ شیمیائی وقتی سازمان سیا روی فرانسوی ها به عنوان موش آزمایشگاهی طرح های تجربی اش را به آزمون گذاشت» نوشته هانک آلبارلی. ترجمه حمید محوی. 6 دسامبر 2014

(7) در فرهنگ واژگان دستگاه دین اسلام در ایران و رئیس جمهور روحانی « مردم» به معنای افراد سرمایه داری است که غالباً پولهایی را که بر اساس سنت اسلامی و مطابق با آیه های قرآن زیر نظر و تحت

حفاظت مستقیم جمهوری اسلامی ایران و تأیید ولایت فقیه از ملت ایران دزدیده اند و در بانکها اروپا و آمریکای شمالی حفظ می کنند و توجیه مذهبی چنین ساز و کاری برای اقتصاد کشور و لنقلاب اسلامی این است که مردم (امت اسلامی) از خطرات لذت دنیوی در امان خواهند ماند.